

رضی اللہ عنہ کہ این سال سال آفت و بلاست و البتگان امن
 دولت را خیال پیش آمدن روز سیاه در دل راه نیافت از سیزدهم
 ماه صفر اثر فالج ظاهر شد و حج در دست حق پرست زیاده بود
 که خواندن او را در تسبیح دشوار گردید و البتگان بمعالیق افتادند
 هنوز تمام تر از ان افاقه حاصل نشده بود که مرض دیگر با شکر
 ضعف و ناتوانی غلبه آورد و طاقت آمد و رفت نگذشت به
 بیت الخلا جهت قضای حاجت بشری رفتن نمی توانست اما آخر
 عادتی که درین ایام بطور پیوسته عقل و درین بادراگان
 قاصر است و عاجز تر سبکی از آن جمله آنست که با جناب ضعیف
 و ناتوانی که طاقت گام زدن ندیشت در محفل عرس بیع اول استیفا
 بعضی خدام بعد کلیف تشریف آورد و از آخر شب تا نصف آنها
 که وقت بر فراست محفل بودند نشست فرمود و نماز با جماعت
 روز یازدهم در مسجد شریف ادا نمود باز شب دوازدهم بر وقت
 معمول رونق افروز مجلس قیل شده تا چاشت دوازدهم
 سماع صوفیان ماند بعد بر فراست مجلس وقت ظهر یازدهم شریف
 تشریف آورده نماز کز و ترتیب مجلس زیارت موسی مبارک رسول
 کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داد و خلق را باین سعادت کونین
 فائز گردانید سر سوز و ستور و معمول اوب که در ایام صحت می کرد
 تجاوز و تفاوت نه نمود علی در حیرت افتاده بود و حیرت بر حیرت

می افزود و بعد اختتام کار شب سیزدهم همچنان مرض شدت نمود و
 روز بروز ضعف و ناتوانی تر میگردید تا آنکه بلال ماه ربیع الثانی
 نظر آمد ناطق درین عرصه زیاده تر پیدا بود اما در مجلس یازدهم
 و دوازدهم همچنان تصرف بکار فرمود که در مجلس عرس بیع الاول فرمود
 بود و زیارت آثار شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بستور
 سابق نموده و همه خلق را کنانیده و نظر خلق بجز ضعف پیری از
 مرض و ناتوانی آن اثری ظاهر نبوده باز از شب سیزدهم بعد غروب
 آفتاب فی الفور حرج مرض تراید گرفت و سبب پریشانی خاطر خاص
 عام شد با چنین حالت یازدهم جمادی الاول و جمادی الثانی
 هم زیارت آثار شریف حسب معمول کرده و هم عرصه دراز که اولاً
 پیش آثار شریف ایستاده می ماند درین ایام بیماری نیز آن اداب
 فوت نه نموده و از شب بیستم تا بیست و یکم ماه جماد الثانی مجلس
 عرس حضرت تاج العارفین حسب معمول انجام داده و درین امتداد
 ایام ایام و اشارت به کسی از خاصان بارگاه پیش آمدنی روز سیاه
 بیان نمود و فی الفور از تصرف باطن خاطر و البتکان دامن آورد
 را از خیال روز بد باز داشتند که هرگز بجز صحت کسی را گمان دیگر
 نمی آمد سبب آنکه اگر ظن غالب یا معین بسوسه مرگ آید از غایت
 اضطراب آنها خصم و اضطراب جناب مستطاب مولانا مولوی
 ابوالحسن کار خانقاه داری و دیگر امور خانگی غیر منتظم خواهد و بسیاری

از یاران را کہ امر کے خلاف مراد بخواب یا در معاملات معلوم شد
 و در معرض عرض آورد و سے پاشنیدہ ناشیدہ کردی و سکوت
 فرمود و سے یا بنوعی تعبیرش گفتے کہ سخن بچیان سربسته مانی
 و ہم از علما بان آستان فیض نشان اگر کسی حاضر نشدے استفسار
 حال و سے فرمودی و طلب کردی و بغایت شفقت پر سید
 کہ چرا بروز نہ آمدی و بعضی طالبان راز اشغال و افکار ہدایت
 کروے نقل است درین اثناء بیماری مولوی ابوتراب صاحب
 وامت برکاتہ بخواب دیدند کہ قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 در احاطہ باغ حضرت تاج العارفین رخا واقع است و من بوسہ
 بر جاسے قدم شریفین میدہم باز بعد چند شب دیدند کہ در همان
 مقام قبر شریف حضرت امام حسین علیہ السلام است و بڑی
 بوسہ میدہم ہر دو خواب بحضور شیخ العالمین عرض کردند شیخ
 تعبیر فرمود و سکوت و زید بعد انتقال بہا بنجا قبر شریف و سے
 رضی اللہ عنہ کردہ شد نقل است مولوی محمد امام صاحب دست
 برکاتہ در عالم معاملات حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم ہیلوار کی
 قدس سترہ را دیدند بس پریشان خاطر عرض کردند کہ صحت شیخ
 تنہا دارم امید کہ درین کار بہت فرمودہ آید و جواب فرمودند
 بالفرض اگر ہفت و ہشت سال دیگر ہم حیات یافتہ تکلف نیست
 سن در فکر آنم کہ سے ہجو ایشان بجای ایشان نشنید کہ جو دیکر ایشان

احمد است چون سخن صحابو و حاجت تعبیر زنده است آنحضرت رضه از مولوی
 مفتح شنیده ایشا و کرده شکر محمد مخدوم مخدوم عالم قدس و شان و گردا
 و برین از ایام طفولیت من آنقدر لطف و عنایت مبذول میداشت که در حاج
 تقصیر نمیتوان آورد و چند حکایات لطف و عنایت حضرت ایشان بنوعی
 بیان فرمود که لقیین وقوع خلاف مراد از ذیل مولوی مفتح برخاست این چنین
 هر روز سر می زد و کاتب الحروف می گوید که مولوی ابوتراب صاحب
 دام برکات می فرمودند که ما مقام قبر شریف رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم و مقام قبر امام علیه السلام از کسی نگفته بودم چون
 آنحضرت رضه را در آن مقام دفن کردند آن خواب یاد آوردیم
 که خواب من و لالت بر قبر کمال حضرت شیخ رضه بار رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم دارد آنست که آن حضرت را در شان
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قبولی خاص بود و قریب اتم
 و مناسبته کامل که هر ولی الرضیب نشد و خطاب سر و حه روحی
 وَقَلْبِي قَلْبِي وَحَبْسِي كَجَسَدِي اِنْ صَدْرِي نَبْوَةٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 و آله و سلم و صبح و برهان ساطع بران است و صدق این خواب
 که ارباب آید و بنا بر بعضی اکابر طریقه بر مزار شریف آنحضرت رضه در
 مقام بانگ تفاوت بوسه بر قدم شریف میدهند سیکه بنیت بوسه
 بر قبر شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیگر بنیت بوسه قبر امام
 علیه السلام است بوسه بنیت قبر شیخ رضه تا باشد که مقتضای مناسبت

آن حضرت و قبول و سے در حضرت رسالت باین بوسه ہا متابہ سوم
 و در چشم محسوب بزازان قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 گرم القصدہ نوبت بامہ حبیب المرہب رسید و طاقت خواندن اور
 حبیب نامذموی محمد امام صاحب دامت برکاتہ را ارشاد کرد
 کہ استغفار حبیب و دیگر ادعیہ کہے خواندم بر من باواز نامند بخوان
 تا باہستگی با تو موقت کنم و اکثر وقت از غایت تکلیف تنفس رنگ سبزی
 مبارک متغیر شدی و آب فرو کردن نتوانستہ بہ قرطحتان
 در کلوگرہ می شد کہ ایندای آنوقت در بیان نتوان آورد چون
 وقت نماز آمد سے و کسی را یقین کلی بود کہ تخریمہ بستن ہم در نماز
 ممکن نیست ساعتہ تا آن کرد سے و ہمہ حالت تکلیف در سلون
 آمد سے فرمود سے جانماز آرید و نماز گزاروی و لوافل معمولی
 چند رکعتہ ضروری ادا کردی و ساعتہ خفیف مراقب ماند سے
 بعد فراغ فرمود سے اکنون حرج و مرض بیاید کہ یک ندارم
 و باز در ایاز و تکلیف از شدت مرض مبتلا شد ہی ہر روز چنین
 معمول بود و با ایمنہ حالت زیارت آثار شریف دین ماہ حبیب
 ہم کردہ اما از زیارت ماہہا سے و بگر این قدر فرق نمودہ کہ از
 خلوت شریف ہمراہ آثار شریف باسباع تو الان تا والان خانقاہ جلوہ
 افروز شدند و آداب معمولی بے استعانت کسی ادا نمودہ و استیادہ
 ماندہ و بعد زیارت سماع صدوفیان حسب معمول شنیدہ و نماز عصر

باجماعت در مسجد خوانده بجلوت شریف آمد و تکلیف مرض در تیز شد
 تا آنکه ماه رجب بسر شد و ماه شعبان آمد و طاقت پہلو زدن بر
 کلفت نماند ہمہ اور اورا موقوف فرمودہ اختصار بہ نماز مکتوبہ و سنن
 آن و صلوات الاداہین و درود و چند نقل دیگر نمود روز یازدہم سبب
 غایت تکلیف نفس ضعف کہ مطلق طاقت حرکت نبود امر زیارت
 موقوف ماندہ روز دوازدهم شعبان فرمود اگر امروز ہمہ امر زیارت
 نخواہد شد باز کدام روز خواہد شد سامان آنها کردہ شود و البتہ گمان
 دامن دولت متوجہ سامان شدند و نہ انستند کہ درین سخن
 سترے است و کلامی است سراپا اندوہ و غم و خیال ہمہ بان فیت
 کہ روز زیارت ہمین دو تاریخ یازدہم و دوازدهم در ہر ماہ مقرر است
 اگر سبب ابر و باد یا بیماری وغیرہ تاریخ یازدہم اتفاق زیارت
 نہ افتاد روز دوازدهم سے شود و اگر درین روز ہم نشد باز در ماہ
 دیگر سے شود و وجہ تعیین این دو تاریخ در ذکر آثار شریف سابقا
 مذکور شد نہ بار فرمودہ است کہ اگر امروز ہم نخواہد شد باز کدام
 روز خواہد شد و آنحضرت را ازین سخن اظہار آن بود کہ زیارت
 در ماہ رمضان خواہم کرد حیات استعمار آخر شد چون ہمہ سامان
 موجود کردہ شد خیر کرد فرمودہ و حال طاقت گام زدن ندارم
 کسی شخص کیسے طور تا مجلس زیارت مارا رسانیدے سیر عباد شد
 کہ در خاوان پس قوی وزور آور بود عرض کردند اگر اجازت

شود بخوبی و آرام تمام بر روش گرفته و سانس فرمود بلی تا وقت زیارت بیستم
 چه اتفاق می شود و معمول از قدیم آن بود که اول آن حضرت در مسجد
 شریف آورده نماز ظهر بجاعت می گذارد و بعد فراغ در پیش
 والان مسجد و در ایام اعراس ربیع الاول و الثانی در خانقاه
 می نشست و مردمان مقرر عمده برای آوردن آثار شریف از مکانی
 که در آن می نشستند می فرستاد می آوردند از خاصان بارگاه ارشاد کرد
 اگر حسب معمول از پیشتر روم طاقت نشست ندارم مگر همراه آثار
 شریف روم که راه همین است خلق در حیرت افتاد که طاکام زدن نیست و عزم میبری آثار شریف
 دارند اما کسی را در آن وقت قدرت عرض نبود تا آنکه مقرر آن عمده زیارت از نماز ظهر و غایت
 کرده مستعد آوردن تبرکات گردیدند چون از بالاخانه نیروبان
 آخر رسیدند میرعباد الله را حکم کرد که اندک استعانت باید تا ایستاده
 شوم ایشان دست در کمرداوه ایستاده کردند فرمود بگذارد که
 حاجت استعانت ندارم و عصا و دست حق پرست گرفته باشم آثار شریف
 بایستاد و سر سرج مرض شریفی کلفت بمقدم خادمان مقرر شد آثار
 شریف در خانقاه پیش والان مسجد آمد و مطلق استعانت از کسی بین نشان نکرد و در
 زیارت حسب معمول تا خواندن و غزل حیه بی و ستیاری عصا ایستاده ماند
 و همه خلق را بدستور زیارت کنانید و بعد فراغ تا اذان عصر مجلس سماع صوتیه
 مرقب ماند چون سبوت شریف آورد و باز همان سرج و تکلیف
 دو چند و نمود گویا بیماری و آرام در بد تصرف و شست بعضی مردمان

باز خوابی که درین ماه دیده بودند و از ظاهر تعبیر آن بس تغییر حال
 می نمودند بر آنحضرت عرض کردند چون خواب تعبیر طلب نمودم
 تاویل هم ندانست فرمود این خواب بر دو امر دلالت دارد یا امتداد
 مرض یا اختتام عمر و این حالات که دیده یقین بر مرگ نتوان کرد
 شدت مرض بر صورت هلاک در خواب و عالم مکاشفات نمودار شود
 و سخن با تمام راحت چنان کرد که مردمان را مهیعت با چنان تکلیفات
 باز قوی شد لیکن درین ماه هر روز می پرسید که کدام روز و تاریخ است
 حاضران گمان می بردند که از شدت مرض و طول عرصه بیمارگی
 نسیان بر وی غالب است و ندانستند که درین سخن بستی دیگر است
 و هم چند بار سولانا شاه ابوالحسن دام فیوضه عرض داشتند که در اتمام
 سابق همچنین من الصعب بود و خلق بس بر ایشان بودند ازین بنده از راه لطف از
 شده بود که جائز نیست عرصه دراز باقیست و آن بیماری دیگر است که
 ازین بیماری بس بر ایشانم اگر میباید سال معلوم شدی مناسب تر بود فرمود چون
 یاد نیست که سابق چه گفته بودم و از کجا گفته بودم جناب سید العلماء ^{کعبه}
 ولست بر کاره مبلغ صد روپیه بنظر ضرورت رواند آوری و فرمود باطل
 بقدر ضرورت موجود است نزد خود امانت دارند وقت ضرورت
 طلب کرده خواهد شد هر چند عذر کردند که همین جا داشته آید شاید نزد من ماند
 دور نمودن ضروری خرج شود جواب داد احتمال خرج نزد من قوی است
 میان ابوالحسن اگر خواهند دید و ضروریات امور خانقاه خرج خواهند

کردند و خود دارند چون نهایت ضرورت خواهد شد آن زمان از وی
 بصرف خواهد آمد و در اینهم موجود است بالفعل کسی نسخ در دست
 نمی شود و چند آنکه ازین سو میباید وقت ازان سوا کار ماند و همین
 میفرمود که گرفته لیکن امانت آن خود دارند وقت ضرورت خواهد
 داد خاصان بارگاه را ازین سخن رنگ بر و شکست که مبادا اشعا
 بصورتی باشد که پیش آن ضرورت فدای جانها آسان است
 آنحضرت بدریافت حال ایشان فوراً بحاجم شبدر سخن و عتقا
 توسن کلام تیرگام بسوسه راه دلجوئی و شفقت بر کشید و فرمود
 ایام بسنت خسرو دهلوی قدس سره قریب رسید معلوم نیست
 که میان محمد قاری را خبر است یا نه حاضرین عرض داشتند که مصلحت
 از تشویش و تردد ندارند فرمود بگوئید که از سامان وی غافل
 نباشند ازین سخن باز همه را اطمینانی آمد که تا سوم رمضان که رو
 مجاسن بسنت است خیریت است همچنین خطرات تشویش از ولها
 محو کرد و خلق را از پیش آمدنی بغفلت انداخته روزی
 میان اشرف علی خادم بارگاه را از راه شفقت فرمود میان حساب
 و کاظم علی در سفر بیهیقت کردند و از بیماری ربانی خود بستند
 و از بیخ دنیا پاک شدند حالا این کار مشکل تنها بر سر شما افتاد
 و هر بار که جناب مولانا شاه ابو الحسن صاحب دام فیوضه کیفیت علاج
 مبارک پرسید فرمودی از باطن الشرح است اما بظاہر ضعف زیاد

معلوم میشود اگر دو اسے ضعف موجود باشد بیارید و هم حکایت
 این گنگار مولف کتاب در ذکر کشف قلوب گذشته که سبتم یا نوزوم
 الغرض کسی تاریخ بود که شب آن روز فکر خرج ماه رمضان بودم و از سینه
 ترو سخت بود که از نان خشک هم سامان افطاری نداشتم در دل
 می اندیشیدم که اگر حق تعالی مبلغ ده روپیه عطا فرماید انجام
 امر ضروری ماه مبارک می تواند شد برب الکعبه که کسی را از بیچارگی
 اطلاع بوده باشد صبح آنشب هنوز در خلوت شریف حاضر نشد
 بودم که جناب مولانا شاه ابوالحسن صاحب دامت فیوضه خطاب فرمود
 بیماری من از تشولیش ابوالحیوه دو چند شده است معلوم نیست
 که چه تشولیش تمیدی است یا تشولیش بیماری من یا تشولیش
 و گرنه جناب ایشان عرض کردند که بجز ترو بیماری حضور دیگر
 چه تشولیش است چشم پر آب شد که از اثر گریه و سستی شد
 عنده همه حاضرین گریستند و فرمودند غالباً که ترو ماه رمضان گذشته
 باشد و تشولیش می دیدن منی تو انم چکنم که نقدی موجود ندارم
 معذرت از جای مبلغ ده روپیه استقراض کرده باور دهند که ازین فکر
 فارغ شود و غرض داشتند که تدبیر آن کرده خواند شد لیکن بقی
 داتم که از ترو بیماری حضور رنگ روئے و سب روی شکسته
 است باز فرمود بیله برود ترو گذشته باشد اما امروز بلکه همین
 وقت از ترو تمیدی او را فارغ باید کرد و تقید مبلغ نمود مولانا

مدوح ازین تقدیر متحیر بیرون خلوت شریف تشریف آوری و مبلغ زکوة
 استفراض کردند و بمن دادند و با حرا بیان فرمودند گفتم شب در بل
 سے اندیشیدم و درین فکر بنجواب رفتم مولانا برین عطیہ وسے
 رضی اللہ عنہ باہکیسان و محتاجان بسیار گریست و ماہم از خود
 رفتم چون بخود آدم اندیشہ آن آمد کہ چون بر خطرہ با او بود بعد مکار
 و تفاوت بسیار اطلاع داد و اسے برین در وقت گناہ و بس
 مضطر شدم و درین اضطراب سلطان و بیچان ماندم نہ جناب مولانا
 رانہ مارا خیال دگر آمد بعد انتقال دستند کہ این قدر استحال و عظیم
 بر آئی آن بود کہ تحمل دو دو و تخم و تشویش نبودم یکے غم مصیبت
 آن حضرت دو م فکر رمضان شریف بنا بر زین تعلق فارغ کردہ بود
 کہ مصیبت رافقہ و فاقہ دو بالاسے کند وہم تہ روز قبل از رحلت
 فرمود شب حضرت تاج العارفین و والدہ را بجواب دیدم کہ برا
 عیارت تشریف آور دند و استفسا صعوبت مرض نمودند شکایت
 از تکلیف سرفہ کردم کہ دین ضعف و ناتوانی تحمل صعوبت و بی نام
 فرمود و عنقریب موقوف خواہد شد و نبوسے بیان کرد کہ ہمہ را
 یقین صحت آمد و فی الجملہ طمانیت دست دادہ ہر چند بظاہر مابس
 کلی بود اما محمول بر است و عرصہ بیماری می کردند و آنحضرت
 در پردہ اطلاع امر و گمخطور داشت چنانچہ پہ بلون خاطر اشرف
 آن بود کہ در گوشہ کہ حضرت تاج العارفین رہنہ غسل دادہ شدہ

بود بهما سجالاتش را بیزند و غسل دهند صاف گفتن بنظر اضطراب
 و البتگان مناسب ندید و در آنجا بنظر احتیاط که با پی کسی زنده
 صندوق و غیره اسباب داشته بود میان اشر فاعلی را کیفته
 قبل از روز رحلت فرمود و عجب است جائیکه حضرت تاج العارفين
 غسل داده باشند این قدر آلايش خس و خاشاک افتاده باشد
 دهند و قماح سازند و جاروب کنند ازین چیده آن گوشه را خالی
 و صاف کنانید که بروقت توقف رو نماید و از دو سه روز قبل که اکثر
 اوقات تغییر حال شده بعد افاقه تسکین دل خستگان نموده
 و فرموده است اینمه حالت ضعف مرض است و گیر خیریت است
 حکیم ابو المنظر صاحب وقاضی خیر الله صاحب که بهر عبادت
 از وطن آمده بودند بفرورستت غم خصت مرعبت داشتند اما
 بملاحظه ظاهر حال بیماری جراتش عرض نبود باوراک حال ضرورت
 یک روز قبل از سفر آخرت هر دو بزرگ را خصت داد و تغییر
 چهره ایشان دید فرمود اگر بلال رمضان خواهیم دید صوم نخواهم
 گذشت آرزای بے رغبتی غذا موقوف است الا و انرا وقت
 افطار استعمال خواهیم کرد و سبب صواب بمولانا دام فیوضه نمود که
 علاقه معالجه از ایشان بود و ایشان مبالغه در منع می کردند و دید
 که خاطر ایشان ازین سخن هم منشرح نگردید فرمود اول رمضان
 یا دوم آن بالضرورت باز خواهند آمد تا رفع نماندگی کرده سوم ماه

مجلس سنت درک کنند ازین کلام همه حاضرین را یقین بخشید که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بسنت اهتمام تمام دارد البتہ تا این مجلس خیریت بوده باشد
 و اندکے راحت بر بشرہ اند و گہنیاں بایست دیگر برفع اند و تشنید
 فرمود میان شہر فعلی ارشاد نمود کہ براسے من کہ ام رنگ
 تجویز کردہ و بہر خود چہ رنگ خواستہ ایشان عرض داشتند
 کہ رنگ معمولی بسنت ارادہ دارم و از حضور سر چہ ارشاد
 شود بر و مال حسب معمول از نارنجی یا محض خوشبوی رنگ
 دادہ حاضر آرم تبسم کرد و فرمود کہ کسی رنگ نہایت بہتر و معقول
 کہ هیچ کس نہ داشتہ باشد برای دستارین تجویز کنند اما غایت
 خوشتر رنگ و شوخ چون تمام تر بالشرح خاطر این سخن نامی کرد
 و دستوار این طرز سخن گاہے نبود و لباس سفید و در روز بسنت
 ہم میداشت رنگ نہی کنانید ہمہ ہا داشتند کہ درین وقت
 مزاج مبارک رافی الجملہ الشرح است و اکثر مقتضای حلاق
 ذاتی قلوب حاضرین را از کلام شیرین بشرح سے گرداند بر ہمان
 و تیرہ دلہا سے خستگان و خاطر ہای مشوشان را تفریح می
 بخشد اما از اہتمام مجلس بسنت تا آنروز با یقین خیریت است
 و ہر کسی را اہتمام مجلس آنروز افتاد حکیم قاضی روانہ وطن شدند
 و مولوی محمد قادری را طلبیدہ فرمود کہ آرا بایش مجلس بسنت
 حسب دستور باید کرد و ایشان را نیز ازین تقید طمانین و بہت داد

متوجهاً انجام کارش در شب بستر نهم شعبان پرسید فردا کدام
 روز است حاضران عرض کردند چنانچه چون شب بستر نماز صبح
 گذارد و ساعتی مراقب نشست مولانا مدوح کیفیت مزاج اقدس
 استفسار کردند تا آنکه تمام با کمال ضعف و ناتوانی فرمود خوش است
 اما ناتوانی بسیار است اگر توانند سیر رفع آن کنند ایشان قدری یا توانی
 دادند اندکی از آن بیاس خاطر مولانا گرفت و فرمود بیدار بید که باز خواهی
 داد زنان را از فرزندان و همسایگان که هر روز به تناسی ملاقات می آید
 و بوشده فردا محروم میرود طلب کن و عبید مولوی محمد حسین را اشاره
 کرد که در حساب در براسه گرفتن شیرینی ایستاده است در یکشاد
 و می را شیرینی ده و نخصت بنام مولانا عرض کرد که عبید مولوی مذکور چون
 می آید آوازی دهد غالباً که هنوز طفلی باشد فرمود امروز برخلاف عادت
 خاموش ایستاده است حسب حکم در را او کردند دیدند که پس در ایستاده است
 او را شیرینی داده نخصت کردند و عرض نمودند که درین وقت ضعف بسیار است
 دیگر وقت اشراح نسوة را اطلاع کرده خواهد شد تا حاضر شده بیدار
 جمال با کمال سعادت اخروی بردارند فرمود وقت دیگر هجوم مروان خواهد
 گردید آنجا هجوم خواهند ریاند و اکثری از آنها حاضر آمده منتظر احازت عیادت
 نشستند مولانا گمان برد که در وازه خلوت کشاده می شود خلق هجوم
 می آرند بنا بر سبب باید که وقت دیگر هجوم مروان خواهد شد باز عرض شد
 که بعد رفع ضعف تملیه خواهم گنایم پذیرش او کرد خدا و اندک که آید که آنجا

تخلیه در آن وقت مناسب باشد یا نباشد این وقت بهتر است
 هر چند ازین کلام پر تشویش و سرپا اندوه مضمونی دیگر بردل حاضرین
 متمکن بود اما به نسبت اهتمام مجلس نسبت که سابق ارشاد شده بود و هم
 یقین داشتند که هر سه چهار روز عرصه دولت دیدار باقی است بنا بر
 مولانا دام فیومند آمدن لسواة راهبر عیادت در آن وقت تکلیف ضعیف
 تجویز نمیکرد و میخواست که وقت دیگر یار و زد دیگر آنها طلب کرده شوند
 العنرض یک پاسبان روز برآمده باشد که زمان مقصود دیگر همانان
 که از شهر عظیم آباد و غیره بهر عیادت آمده بودند در خلوت شریف
 حاضر آمدند با وجود آن قدر ضعیف و تکلیف سرفه که آواز بند بود
 و سخن به نرمی تمام و آهستگی می فرمود که بسیم قریب تبایل رسید
 با هر کس از راه شفقت مقتضای اخلاق ذاتی تملطف نمود
 و تملک بکلمات صحت خود میداد و هم در پرده تسکین خواطر
 ارشاد کرد که شما بیان از سه روز منتظر ملاقات بودید که بعد
 یک پاس هجوم مردان می شود و وقت فرصت همین است
 بنا بر همه فرزندان و خویشان را از شما بیان طلبید هم قریب
 نصف النهار فرمود که اکثر مردان در خانقاه منتظر اند حالاً
 شما بیان رخصت شوید و مولانا ارشاد کرد که در وازه بیرون
 را واکنند چون در واکر وند و مردان حاضر شدند اول وقت ظهر بود
 پنج باشش و قبضه بر نصف النهار آمده باشد که دفعتاً تغییری در حالت پیدا

بعد افاقه قصد استنجا کرد و بسبب چوکی با پنجاه متوجه گردید
 مولانا عرض کردند که طاقت مطلق نسبت طشت می آرام همین جا
 از بول فراغت کرده آید فرمودند خواهیم رفت و اندک تا نل نمود
 گو یا سه موضوع نبود بی استعانت احدی بر چوکی که از بسته
 آرام پنج شش قدم فاصله داشت رفت احتیاج بول ساقط
 دید باز آمد و تلاش میان اثر فعلی نمود کسی عرض کرد که پنجاه
 رفته است فرمود خیر او از بادشان مکنید بعد طراغ خواهند آمد
 مولانا استفسار کیفیت مزاج اقدس کرد ارشاد نمود بیاطن
 خوش است اما بظاہر اینهمه اثر ضعف است دیگر هیچ نیست
 اگر توانند تدبیر آن کنند در آنوقت مولانا راترود سخت آمد
 که در خود نبود با اینهمه از نبض و بشیره آنقدر گمان نبود که در
 قیامت بر پاشد فی است باز فرمود بقضای حاجت بشری
 خواهیم رفت و بی استعانت زفته بر چوکی با پنجاه نشست احتیاج
 ساقط دید بی بول و خالیط باز آمد و بر مصلایع جانماز رسید
 که حالت متغیر شد مولانا دام فیوضه و مولوی محمد امام دست
 بر کات و مولوی محمد قادری از جانماز با استعانت تا بسته آرام رسانیدند
 مولانا سه مبارک آنحضرت بردوش و سینه خود گرفت قبله رو
 بر بسته آرام نشست و پس پشت مولانا میان زمین که از خاوان
 بودند تکیه بازده شسته بودند تا مولانا با طمیان آنحضرت را

استغاثت کرده باشند و باروم و اسپین آمد و رخت ازین جهان
 برداشت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** نه صدوبت نزع بود و خرج
 تنفس سه ساعه نجومی بر نصف روز گذشته بود که این روز
 سیاه و البسندگان و امن دولت را پیش آمد و سبب این شد
 اخفاء آن بود که چند کسان از یاران مستعد بران بودند که
 چون بالیقین سفر آنحضرت بسوسے عالم قدس معلوم شود
 مابان قبیل از آنروز جلا سے وطن سازیم و خانه بر باد سے
 و کوه آیادی اختیار کنیم دیگر روی این نصیب نه بلینیم ^{بخصوص}
 بعض از فرزندان که ضعیف القلب بودند طاقت تحمل این علم
 نداشتند عزم جازم بر جلا می وطن داشتند و تقصیر ترک آل و
 عیال میکردند و می گفتند که هر صیبت پیش این مصیبت آن
 تر است و حال ایشان بر آن حضرت بلکه بر دیگران هم ظاهر
 بود **الفصل** این کمینہ بارگاہ و مولوی ابوتراب صاحب
 در خانقاه سراپا صورت غم و اندوه نشسته بودیم که جناب مولانا
 کسے بطلب فرستادند و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین
 قبل ازین حال براسے حاجت بر مکان خود رفته بودند ما پر
 بر اور بجزر و آواز طلب پائیر منہ دویدیم اما آنحضرت را نیافتیم
 سه جان رحمت خود دید و بجانان نرسیدیم * دل خسته شد
 از درد و بد زمان نرسیدیم * سوریم که گشتیم لگد پاسے سواران *

در بارگه پاسے سلیمان رسیدیم * و کپہار شور تھیامت غلبہ تھیان
 و خانقاہ بیان و پر وہ گیان حرم عصمت برخواست و آفتی بر دل
 خشکان رسید ہجوم غمزدہ گان نامتیاں القدر شد کہ در خانقاہ
 از کثرت خلق مسلم و کافر حاجی قدم داشتق نبود و چون لطف
 عام و سے رضی اللہ عنہ و انما مبذول حال ہر خاص و عام بود ہر کہ
 و مہ مے می گر لیت و مے گفت کہ حالاً ما پیہ میتم شدیم اکثون نواد
 ہی بیچارہ گان کہ کثرت و غمزدہ گان را غمخوارگی کہ ساز و گنگار ان را
 شفاعت کہ نماید و لب شفاعت کہ کشاید و از نکبات کہ وار ما نہ ہمہ ما
 بر یک حال میگر لیتند ما مصیبت زدہ گان بخت نارسا و رتیہ تجمیر
 و تکفین شدیم و مے گفتیم کہ حالاً مطلب ہر رموز و ہر کلام ہمیدیم
 معنی ہجوم مردان و طلب پر وہ گیان عصمت بہر عبادت نیکو و فقیم
 ہمدین حال جناب مولانا میان اشرفی را پرسیدند کہ بر اسے
 تجمیر و تکفین چیزے ہست غرض شدت بیخ شمش رو پیہ بودہ باشد
 مولانا فرمود پارچہ کفن از نبر از قرض آرید از عقب قیمت ادا کردہ خواهد
 و تر و خرج بود کہ درین وقت کہ کسی را جو اس درست نیست چہ تدبیر
 کردہ آید و مبلغ بسیار سے باید جناب سید العلماء سند العرفاء را یاد آید کہ
 مبلغ صد رو پیہ یقین کہ بر اسے ہمین روز مصیبت امانت داشته شدہ
 بود و ارشاد نمودہ بود کہ وقت ضرورت طلب کردہ خواهد شد مبلغ مذکور
 آوردہ مولانا سپردند و قصد حال بیان نمودند و زار زار گریستند و حال

از مایان کس بر ازین امانت خبر نبود حتی که میان اشرف علی هم مطلع
 نبودند فی الجمله از نزد خرج طمانیته دست داد که حکیم اشرف با حال
 پریشان گریان گریان آمدند و بی مبلغ صدر و پیه آوردند و گفتند که ما را
 هم شریک این سعادت نو نمایند و هر گاه اکثر در ایام محبت میفرمود
 که مردمان در کندن گور از کافر و مسلم با یک نوازند ما را خوش نمی آید که کافر
 در کندن گور شریک مسلم هم شود در آن وقت نشوید خود بخود میباید
 و شاه خدا بخش را خیال آن آمد که ما همه با وضو هستیم همان به که قیام
 کنیم که بهترین سعادت و آخرین دولت اخروی است چون کمر
 همت برین کار چست بستند میر روشن علی بیرون و حیدر علی عرف
 حیدر و میان طالب علی و برکت الله شطرنجی باف که خود را از صوم و صلوات
 و شغال و انکار بس آراسته بود و دیگر مردمان مقتله شریک میر موصوف
 شدند و رود گویان قبر درست کردند و این کینه بارگاه و سوگواری
 و مولوی علی سیار و مولوی محمد حسین در مقام سید حضرت تاج العارفین
 سید در دست کردیم و سید شریف را غسل دادیم و نور چشم محمد کبیری و
 محمد وصی بدو آب میگرداند و دیگر فرزندان عالی و جناب سید العلماء
 سند العرفاء و مولوی محمد علی اکبر بیرون حجره السجد بودند بعد فراغ
 غسل و کفن نماز ظهر گذارده لاش النور و ظهر بر درگاه حضرت
 تاج العارفین بنام بردیم که چابو تره و سلیح است و از کثرت نمازین خانقا
 گنجایش نداشت سید العلماء را است کردند نماز جنازه شد از اول

تشریح

تشریح

خلق با آن سمعت چابوتره هم کافی نشد هر کس هر جا که جایفت بنما
 ایستاد و واقف شد اگر دسیه العلماء بعد فراغ پاپوس لاش مطهر
 کرد و زارگر گسیت و مضمون قد خربت المدینة از زبان حال بیان
 من فرمود اندر قبر شریف این کلمه بارگاه و نور چشم محمد و صی و محمد پیغمبر
 و خدا بخش فرستیم و از بالا مولوی علی سجاد و مولوی محمد قادری و مولوی
 محمد تازی و میان طالب علی و دیگر دو گاران جسده شریف را در قبر و او را
 از غایت غم و فراطالم جناب مستطاب مولانا ممدوح برامی ویدار خیر
 در قبه شریف فرود آندند و کفن از چهره انور برداشته دولت
 شرف زیارت اخیر حاصل ساختند بے اختیار از غایت اضطراب
 زارگر گسیتند که دیگر اند و بگمان راطاقت اصطبار نماند و همه
 آب حسرت از دیده دریا بار می ریختند و هر کس مضمون
 این شعر ادا می کرد **باما هر آنچه کرد و بجا کرد روزگار** الا همین
 که از توجید کرد روزگار **چه بخاطر رسید یار مرا** که به سحر ان سپرد
 کار مرا **بانا فلک ارجفا کرد** چه شد که **وزیر مرا جدا کردی**
چه شد که چون آخر کار بے تو با ایستے بود **اول بتواشنا**
کردی چه شد که عجیب و غریب امر کیه خلق را در تحیر
 انداخت آن بود که بعد انتقال زنگ بشره مبارک هرگز تغییر نمی
 نیافتد بلا فرق عالم خواب معلوم میشد و چشم حق بین بند از غیاب بود
 وزر می و گریه جسده شریف از عالم حیات مطلق تفاوت نگرد و بگو

میت از جسم پاک قبل از غسل بمشام کسی نرسیده و اندک بسم
 بر لبان حق بیان ظاهر و باهر که هرگز کسی را از حاضرین یقین انتقال نمی
 آید بمرتبه که جناب مولانا دام فیوضه دست بر نبض نهاد و حرکت نبض
 نیابت دست پیش پره بینی آورد نفس بار یک امتیاز کرد و صحبت افتاد
 و بدگیر برادران و حاضران فرمود شاید از غایت تشطط ما اسکون و حرکت
 نبض ممتاز نمی شود شما امتیاز کنید چه حالتست همه با مره بعد
 اخره دست می بردند و گرمی نفس بار یک امتیاز میکردند و بر لب
 مبارک همچنان بسم و ازین سبب تا سه ساعت نجومی در جمیع تکفیر
 توقف رو نمود و آثار زندگی از عدم تغییر رنگ بشیره و گرمی و نرمی
 بدن زیاده تر در انجام کار متوقف گردانید خصوصاً در بدن
 بانگ گرمی مثل عالم حیات بعد غسل و کفن همچنان بلا فرق
 باقی ماند وقت اول عصر از دفن فراغت شد و باعتبار رویت
 بلال بلا اختلاف تاریخ و دوم ماه رمضان مجلس چهارم ترتیب یافت
 و آنرا که بوعده حاضر می اول و دوم ماه رمضان خصصت وطن
 یافته بودند حسب حکم حاضر آمدند شریک فاطمه چهارم شدند
 و بر حال خود میگریستند که خلاف عادت حکم حاضر شدن
 اول ماه رمضان یا دوم ماه براسه همین بود و رزنگاه
 چنین نقیب نضر موده بودند همیشه شب سوم یا روز سوم
 وقت طلوع آفتاب مادر افتادگان از در دولت می رسیدیم

و داخل محفل سنت میشدیم ندانستم که مراد از تعیین تاریخ اول یا اول
 وقت تاریخ دوم چنین بود و روزی هرگز نمی رفتیم و خاک غم بر سر میرنجفتند
 و ذکر فاتحه آن حضرت در روز عرس و سبب قتل کردن قبل از وقت
 رحلت در ذکر فوائد که در آخر کتاب خود هم نوشت بلفظ قلم آورده خواه
 نقل است میان احمد لیسر کالانی مکرم و اعطاء صاحب در فاتحه
 چهارم شریف آورده بودند می گفتند که روز چهارشنبه در موضع کوه
 که وطن منتهی ناصر علی مترویش سیاح وارد شد کار پر وازان نشسته
 وقت شرب طعام برای او بر دستار خان نهادند قبول نکرد و
 نخورد هر چند سستی بکار بردند و غمنا نمودند فرمود این پنجه شمشیر
 ازال حرام است فقیر را از خوردنش معاف و ارید و بس مشوش خاطر
 بود مردمان خیال آنکه شاید سبب توقف در طعام رنجسته دارد و هملا
 صورت از غایت گرسنگی است معذرت بسیار کردند و سبب تردد
 پرسیدند گفت رنجی ندارم که معذرت می کنید اما تشویش خاطر متجاوز
 التقریر دارم و چاره کار ندانم گفتند آن چیست گفت بلا عظیم
 فردا که روز پنجشنبه است بر عالم پیشانی بدلی است و از فلک بر زمین نازل
 شد بدلی است بزرگی است درین زمانه که اگر اوراق قطب عالم گویند
 سجاست و اگر غموش اعظم خوانند سراسر است گویا بعبودت خود است
 در میان قوم ازین جهان نخت سفر خواهد بربست و جو و شریف او
 باعث امن و امان جهان بود ذات بابر کات او آیت بود از

از آیات رحمت خدا نموده افتخار رسید است و چه قیامت پیش از آن
 است پرسیدند کجاست گفت که ازین قریه قریب است سمت مشرق
 گفتند درنگال یا در کلکته گفت ازین قریب تر همچنین استفسار میکردند
 و آنهم شانی قریب میداد آخر گفت قریب عظیم آبا و اجداد جانب مغرب
 بلکے است مشهور لقبیه پہلواری چون خبر باری آنحضرت رضی
 اللہ عنہ و اطراف و جوانب نماز لها شائع بود مردمان آن قریه را بقبر
 شد که مراد وجود پاک آنحضرت است که بالفعل در نماز اقامت مند
 نظیر دارد و باوجود اختلاف ملت که آن قریه یعنی موضع کجوه در
 رفس و شیع نگو تمام دارند در آنوقت کسی از منکران و معتقدان
 را بوشش برجا نماند و دست تاسف می مالیدند که روز جمعه در آن
 قریه بر انتقال آنحضرت رسیده که روز پیش از آفتاب عالم تاب
 از اوج هستی به حقیقت این خاکدان غروب شد و جهان را چون
 شب تیره در نور گذشت نقل است مولوی آل حسنین در عین
 باری آنحضرت از القضا سی ایام خصت روزگار و بد مزاجی حاکم
 و مخالفت خورده چنان ناچار خصت شدند چون مقام روزگار
 شان از وطن پنج منزل مسافت دشت منزل اول در قصبه جیره
 که از قصبه پہلواری مسافت دوازده کرده واقع است کردند بزرگوار
 خود رسیدند لاور علی رحمہ اللہ را خواب دیدند که بکمال عتاب فرمود
 باز کرد و مر که پس مرد شیخ العالمین جلوہ افروز عالم ارواح خواهد شد

و در فانی را بد رو و خواهد کرد از ثواب نماز جنازه خود را محروم مدار
 صبح مضطر مراجعت وطن کردند و رسیدند مردمان از دوستان
 واقارب سبب مرحمت پرسیدند اخبار سر کرد و گفت هرگز دل برستن
 متوجه نمی شود و منظر آب میکند بنا بر آن آدم بعد سه چهار روز دیگر
 روانه خواهم شد بعد وقوع این حادثه جانگناه و فراع از رسم چهارم
 سبب مراجعت ظاهر کرد و هم مولوی افضل علی در آن عصر شب
 کلکتہ بودند می گفتند کسی که خبر انتقال آنحضرت رضی الله عنہما و اهل اسلام
 و نصاری شیند تا سگ میکرد و می گفت که این چنین مردی صاحب
 دین متوکل کبریتا حرم بود با آنکه آنها بجز نام و وقت تا متر نبودند مگر کمال
 آنحضرت و توکل و سب برین خانقاه داری هر جا شالع بود و متمکن هر
 قلب خاص و عام و کس را از شرق و غرب انکار نبود بلکه اکثر و بسیار
 که بظاہر طعن و تشنیع در حق و سب رضی الله عنہما میکردند و عداوت
 میداشتند در مجلس خود که ذکر شایمان زمانه می آوردند همه را کاتب
 می گفتند و مکار می داشتند و کمال آنحضرت را در شریعت و طریقت
 اعتراف می نمودند و وجود پاک دی را بر رو سب زمین غنیمت
 می شمردند و در حل مشکلات رجوع می آوردند و التماس دعا میدادند
 خصوصاً در بیماریا و اکثر سب بردست حق پرست و سب از عقیده
 باطله و بیبیه توبه کردند نامتجانان و معاندان ثبت این فرط اس سباسب
 ندیدم که خالی از زیادت و خصومت این سرد و طائفه نیست و هم کوفته

قبل از آن حال اکثر نظر کیا اتر سوا فلندسے گات لیسوی دروازہ
 خلوت گاہے پہیلوی خود گاہے پس پشت گاہہ ببالین و بی بی
 پای دراز کردہ را بسوے خود شبیدی کہ خادمان گمان دروپا و اثر
 سرماے برزند و چون نے پر سیدند فرمودے تکلیفے نیست
 و گاہہ تبال جانبے نگاہ کردے و پر سیدی کسیت ازین امر ہر
 کسے ظاہر و باہر نیست کہ امر و بگیرت یقین کہ احضار ازواج طلبہ
 اولیاء کرامست لیکن کرامجال کہ استکشاف ابن حال نماید الا از آثار
 و فراین ہر کسے را متیقن بود کہ بجز ابن امر امرے و گرنہست و احضار
 ازواج طلبہ ہمہ کسان محمول بر تفاقے مرہنے کرند

تصرفات بعد الوفا معہ لطقات

روز دوم انتقال کہ جناب سید العلماء براسے نماز صبح از مکان خود
 مسجد شریف شریف آوردند ہنوز شکر میہ امامت نہ بندہ بودند
 در دل پاک شان خیال آمد کہ سابق نظر مرح و ضعف حضرت شیخ
 العالمین در قرارت قصر میگردم اکنون اکتفا بر آیت قصیر ضرورتے
 ندارد و دست بر تخرمہ برداشدہ بودند یکبار دیدند آنحضرت رستے
 را کہ بر ہوا شریف آوردند فرمود قرارت طویل خواہید کرد لیکن بیان
 ابو الحسن را اندازد تکلیف خواہد شد کہ پابہ ہنسنے موزہ پوسین
 و شہی و رہبانی نمازے خوانند و وقت سراسر سید العلماء